

## یادداشت‌های «دسیکا»

و سرپرست دسیکا کارگردان هنرمند ایرانی است. اخیراً یادداشت‌هایی برای مجله «فیلم‌نامه» قلمبند کرده و در آن راجع به تهیه سه شاهکار مشهور هندی در دو جلد به معجزه در میان و امپرتور توضیحاتی داده است. باز نظر اهلی که ممکن است این یادداشت‌ها برای کارگردانان و تهیه‌کنندگان داشته باشد ترجمه قسمتی از آن‌ها در زیر از نظر خوانندگان میگذرد.

چندین سال تجربه در کارگردانی و هنرپیشگی این درس تلخ را این آموخته است که در محیطی از قبیل محیط ما هنرمند باید بین منافع مادی و افتخارات معنوی یکی را انتخاب کند ولی خود بدون این که خیلی ایده‌آلیست و خیال پرور باشم در پایان هر فیلم فهمیده‌ام که معنویات مرا تحت الشعاع قرار داده و فیلمی که ساخته‌ام «باب بازار» نبوده است.

مکالمه‌های پیش‌وقتی فیلم «دو اگسی» را بیابان رساندم عدم استقبال مردم مرا مهیا کرد برای بحث نامعقولی تهیه فیلمهای «سنگین» و «صیق» را ترک کرده و بدنیال کمپنیهای مردم پسته و آثار «پولساز» بروم. اما در همان ایام بکروز همکارو

مشاور صمیمی من «سزاد توالتی» کتابی را که تازه در ایستگاه منتشر شده بود. من معرفی کرده و توصیه نمودم که آنرا مطالعه کند. شاید برای ساختن یک فیلم تازه مناسب باشد. کتاب «تولیتی» «تولیتی» بود و دزد دو چرخه نام داشت. در اولین نظر ایده‌متم اصلی آن نظر مراجع کردن واقع‌پردود است. یکی همان «دو اگسی» شکست خورده و دیگری ستار بود امپرتور.

هیچ‌سوزمان مثل دزد دو چرخه مرا مسخر و خودنمود و موضوع سایر فیلمهایی که تا کنون ساخته‌ام خودم هر راضی بوده‌ام در هر صورت پس از انتخاب دزد دو چرخه برای فیلمبرداری و مدتی در این ایام بدنیال تهیه‌کننده‌های مختلف رفتم اما هیچ‌کدام از آن‌ها حاضر به صرف

پول برای چنین سوزمانی نشده‌اند. دست‌یغماخر دادم که در آن روزها اغلب چهار پنج مرتبه تمام داستان را با همه جزئیاتش برای تهیه‌کنندگان میخواندم. همه آنها و با سدهای مختلف برای آنها تکرار می‌کردم و تمام حالت‌های نیرمانان ستارو را برای آنها مجسم می‌نمودم تا شاید نظر آنها از جمله کندولی از این گوشش پیوسته نتیجه‌ای نیگیرتم، عاقبت بگذارم اقدام که برانسه بروم و ماجرای فیلمبرداری دزد دو چرخه را با تهیه‌کننده‌گان فراسوی در میان بگذارم. اما بروی از آنها هم ما بوس شدیم چون فقط قبول کردند که فیلم «دو اگسی» را برای ما بسازند. تا پیش رهنما «پاین» رئیس برای پیدا کردن یک تهیه‌کننده سخاوتمند عازم لندن شدم.

در اولین ساعت ورود به لندن با دو کارگر بریل با اسکالر تهیه‌کننده معروف مواجه گشتم و او دزد دو چرخه را پیشنهاد کرد. بعد مرا به منزل خود در حومه شهر دعوت کرد و پس از صرف نهار با اینکه من سعی داشتم هر چه زودتر موضوع ستارو را بیان آورم و کار را با تمام رسانم، با اسکالر به دفع الوقت گذرانیدم. نزدیک غروب او مرا در منزل خود باقی گذاشت و گفت که باید برای انجام کارهای خود بمانم. بروم. وقتی او رفت من متوجه شدم که در باطن روی من لغل شب این قضیه را حل بر اشتباه صاحبخانه کرده و چندین ساعت در اطاق با انتظار نشستم تا اینکه با اسکالر از شهر بازگشتم. شب دوازده منزل او گذراندم و فردا صبح با اسکالر مجدداً برای انجام کارهای خود بمانم رفتم و بعد این که مجدداً در باطن را بروی من لغل کرد.

این مرتبه وقتی بهانه آمد من با عصبانیت علت این حرکت او را پرسیدم و با اسکالر پس از عذرخواهی زیاد گفت که این کارها برای این می‌کند که ما با او بمانم بروم و با او اکتانم و کروا کارگردان مشهور انگلیسی مواجه شوم و قضیه را با او در میان بگذارم. من با اطمینان دادم که در صورت توافق فیلم را فقط بخاطر او کارگردانی خواهیم کرد و بالاخره در مقابل دهمیلیون



لیبرانیالی معامله ما انجام شد من سرعت برای تهیه مقدمات کار با نیالیا بازگشتم البته ده میلیون لیبرانیالی پول قابل توجهی نبود اما اصولاً فیلمهای من هیچکدام احتیاج به خارج زیاد و صحتهای برنجیل ندارد.

در موقع انتخاب هنرمندان اولین کسی که نظر مرا جلب کرد لامبرنو ماجیورانی باها گفته و کارگری که دو چرخه اش را بر سر تن میراند و من بعضی دهن او فهمیدم که برای ایطه در اوج شخصیت و لغو خود را یافته ام. سالت او شخصیت پریشکی نیامده بود بلکه پسر کوچک خود را برای بازی کردن در دوم فیلم همراه آورده بود. از میان جمعیت بساو اشاره کردم تا جلو بیاید. او فرزند خود را از زمین بلند کرد و بر سر من آورد و با چشمانیکه برق امید آرزو در آنها میدرخشید او را بین نشان داد. یاد می گفتم من بخودتان بیشتر از پسران احتیاج دارم آیا حاضرید اول اصلی را در فیلم من تهیه بگیرید و وقتی قبول کرد ابتدا از او یک فیلم کوتاه آزمایش برداشته و حرکت و رفتارش را در قفس و نشستن و برخاستن - دستپاشی و مخصوصاً دستپاشی سخت و خشن او که پیش از آنچه متعلق به هنریشه سینما باشد دستپاشی بنگارگر لحظه کش نشان میدهد. کلاً مزاج منور بوده بودند ماجیورانی از آن تهیه خود نگران و مضطرب بود اما من با قول دادم که وقتی فیلم تمام شده بتواند مجدداً سر کار خود برگشته و فیلم سازی سینما را فراموش کند. او بی سروصدا قبول کرد و متوجه کار شد اما متأسفانه پس از پایان فیلم سازی وقتی به کارخانه ای که در آن کار میکرد برگشت کار قابل توجهی با او نداشتند تا چهار دو مرتبه به سالم سینما آمد و دیگر هم نتوانست موفقیتی بدست آورد. در همین کودک مورد نظر من باستانی از میان کودکان داخل دادگاه پیدائی شد پس از مدتی منطلقاً بالاخره تصمیم گرفتم فیلم بزرگتری را شروع کنم و به این احتیاج به بازی کودکان داشت که مدعا موکل گفتم. پس از دو سه روزانه در محلات پایین شهر مشغول فیلم سازی از صحنه اطلاق خانه مسکونی دزد دو چرخه بودیم در حین اتراکت، وقتی مردم بیچاره دور ما جمع شده بودند در میان آنها چشم به کودک خبر رسال عجیبی افتاد - او صورتی گرد و چشمانی تراخ و بینی برگشته و تپه ای و وحشت زده و نامانوس داشت اسمش را از روسا پولا بود. و من با ملاقات او کشف خود را یافتم. -

اسمش را در تمام صحنه کارهای این فیلم بیرون از دوربین برداشتم و چندی نگذشت که دستپاشی



صحنه از روز دوم چرخه

مختلف آن فیلم سازی و عوالت و آماده تماشای گفتم.

باید اعتراف کنم که هیچوقت حرکت نکردم دور سینمایی که فیلم خود من را تماشای میدهند حاضر شدم - همیشه حس میکنم که تماشاچیان موصلاً نگاه میکنند با بان صاحب روی من تامل میکنند و هر چند که انتهای فیلم نزدیکتر می شود بیشتر از خستگی و کسالت تماشاچیان وحشت میکنم همین دلیل هم در موقع فوتال سمی دارم حضور روانه و از فیلم برداشته و تماشاچیان را برای بیخوشی صحنه اصلی و استایسی دور انتظار نگذارم.

شما اول تماشای دزد دو چرخه از خدمت بودم از طرف اول از خانه خارج شدم و سعی کردم چنانچه سخن خود را دور از محبت سینما و تماشای مشغول کنم اما بیش از دو سه دقیقه نگذشت که طاقت نیاوردم و بالاخره بحرف سینمای روم که فیلم را در آن تماشای میدادند همراه افتادم، بنیاست آشنائی دوری که با مدیر سینما داشتم سبب سبب طرف او فرود آوردم و بعد با نهایت بصیرتی و هجعت از او عکس العمل تماشاچیان را پس از تماشای فیلم پرسیدم، در همین موقع ناگهان مردی که از طبقه کارگران میسود با من و چهار فرزندش از سینما خارج شد و وقتی مدیر سینما از بیاض صحبت طرف او آمد و با لجه منطدمی خود گفت و حالاً که در جوار سر کسب من کتب، افلا تویسید که این فیلم از چه نمائی است تا ناخواندهائی مثل ما بیخودی وارد سالن نشوند.

ماه بعد برای فروش دزد دو چرخه نیازش در قم چون «واگس» فیلم سابق من در فرانسه با موفقیت مواجه شده بود امیدوار بودم که از این فیلم هم استقبال مناسبی بشود. دو نفر از رفقای فرانسوی من که قبلاً فیلم را در نیالیا دیده بودند پیشنهاد کردند که بهتر است آرتا را در شب تماشای آن با تعداد افرادی از هنرمندان فرانسوی برپا شده بود تا تماشای آن شب سالن تماشای مملو از معجبین و رجال برجسته سینمای و شخصیتهای هنری فرانسه و سایر کشورها بود. در نازل «پیل» که جشن در آنجا انجام گرفت در حدود سه هزار نفر دعوت شده بودند و من از تماشای این جمعیت انبوه که اظهار نظر هر یک از آنها به تنهایی کافی بود سرخوش فیلم را و اطمینان که خودم را در راه و این اضطراب و انتهای موفقی به منتپای شمت و سید که معبودم هم برای اولین مرتبه در زندگی خود برای این گروه انبوه اجل کنم و در باره فیلم توضیحاتی بدهم. در هر صورت آن دفاعی طاقت فرسا سپری شد و فیلم روی پرده افتاد و وقتی در میان سکوت و حیرت حضار تماشای بیابان رسید و چراغها روشن شد من با گرمترین استقبال جمعیت مواجه شدم و شیرین ترین لحظات زندگی خود را درک کردم. فرادین حسین و کف زدن حضار معنای در سالن بیخنده زده که هر مردد آغوش گرفت و بوسید و سیل جمعیت مراد میان احساسات گرم خود غرق کرد روز بعد از آمدن به کنای بیخون همه برای من



فرستاد و اختصار بزرگی نصیب من و بلکه نصیب جهان سینما نمود.

درد دوجرحه موفق باشه پنج جایزه سینمایی ایتالیا و در پانزدهمین جشنواره بزرگترین آدم هفتی ایتالیا گردید. در خارج کشور هم جوایز متعددی از سوی انجمن فیلم نویسندگان و نویسندگان آن شد و بالاخره مقدار زیادی از فروش مرا که پس از تهیه فیلم واکی پیدا شده بود نمانده بود. همبدا برای ادامه کار در بسوی و کردار بدین چرخهای زندگی مجبور بودم در فیلمهای دیگران نیز همچون هنریشه شرکت کنم. در ۱۹۶۵ در فیلم مشهور «لئوناردو» بنام فراداشتی دیر است که دلی را میبهد گرفته و این فیلم تا بدی سرشاری برای مویکی گرد آورد اصولا مثل اینکه سرخوش من این بوده که دیگران را بشروم و مکتب برسانم خودم همیشه بی بهره بمانم و اخیرا که فیلم «دانا» عشق و فانی را با شترانک خود من نمایش داده شد با این نظریه صد در صد ایسان پیدا کردم.

پس از ایتالیای فیلم «فراداشتی و پر است» در هفتاد و سه سال کارگردانی و تهیه فیلم در مجریه در میلان در ایبدهم گرفتار شدم و در تهیه آن فیلم برای من بسیار محو و پر گردید مانده است. مجریه در میلان پیش از تهیه فیلمهای من مخرج برداشت فیلمبرداری آن بیشتر از همیشه متوجه کشید و بیشتر از تمام آثار من سرزودا بر بنا کرد و مورد بحث و انتقاد و مشاجره مواجیم گردید. در همین حالیکه عمدای از دوستان من در ایتالیا آنرا بسته به دو قابل مقایسه با دیگر فیلمهای من نمیدانستند. عدد دیگری از همکاران من هم از جمله زنان دوازدهم آنرا از شاهکارهای سینمایی جهان محسوب نبودند و بطور

کل هر کس مطابق ذوق و سلیقه و درک خود ارا الفسیر و تمبیر نمود.

اما خودم شخصا باین فیلم خیلی علائقند بودم، نه تنها از لحاظ زمینی که در تهیه و کارگردانی آن متحمل شدم بلکه بیشتر بواسطه اینکه آنرا بصورت هدیه ناچیزی بدوست و سرزنده و سر از او ایتالیایی تقدیم بماندم داستان اصلی این فیلم در اداواتی برای کودکان نوشته بود و من از مدتها پیش میباشتم که او خیلی مایل است نوشته خود را بصورت فیلم روی پرده سینما بیستد لذا این فیلم را کاملا از نظر نویسنده و مطابق ذوق و خواست او تهیه نمودم. مجریه در میلان در ایتالیا بیشتر از سایر فیلمهای من استقبال شد و بدینم جایزه بزرگ جشنواره کن بآن تعلق گرفت تنها بوزمانندای آن مرا باصلاحت شده بی مواجید کرده ام و ای از روزنامه ها نسته های جیبی از لحاظ سیاسی و بن نویسنده داستان دادند که ما را بخرابکاری و جاسوسی متهم کردند و از قوای انتظامی درخواست کردند که اجازه ندهند من و اداواتی دیگر همکاری کنیم. همچنین دلیل فیلم بعضی در امپرنو و دیگر سرتان از مجریه در میلان در نظر بعضی بنظر میرسد. معلوم بود چه سرخوشی ایجاد شود.

دو سه حال ما به اداواتی و نظرات بسیار آمد و من میبرفم توصیه نمودای که مرا از فعالیت کاری بدارند و بکشند تصمیم گرفتیم میبایستی سلفو نموت میدان شوم کار خود را با اداواتی تمام امپرنو و بپردای بود از زندگی یک پیر مرد فقیر و بیگسرو با مجرای تلاش و کوشش مداوم او تا چیزی در دو گوا بماند بوزمانه و مشکلات را چیزی بگیرد. چنین شخصی داد هر گوشه دنیا

دلیل جامع علوم انسانی



صحنه آخری فیلم «سیگانام» «IL TETTO»

می توان یافت و چنین ماجرای در همه جا میتوانه مورد توجه واقع شود و طبیعتا بدون کترین سرزده ای از موفقیت این فیلم اطمینان داشتیم.

کمیته گته این فیلم در اول دیروالی بود و من سابقا در فردا خیلی دیر است با او همکاری کرده بودم. در همین حال دیروالی باین فیلم چندان امیدوار نبودم و بیشتر میل داشت که من ابتدا فیلمی بنام «دوون کامیلو» را برای او کارگردانی کنم و برای این منظور یکصد میلیون لیر ایتالیایی همود اختیار من میکنند با اینکه در آن وقت شدیدا در مصیبه مالی بودم ولی پیشنهاد او را قبول نکردم و با عینا اینکه امپرنو و در مقابل معاوضه سنگین خواستگویی خواهد داد و فیلم اخیرا تمام کردم و این مزایه عینا کمال تاسف نتوانستم معاوضه دا که دیروالی متعلق شده بود با فروش فیلم امپرنو و جبران کنم. عینا در ایتالیا بلکه در فرانسه و انگلیس هم باین فیلم شکست یافت و ماهها در ایاب سینهاها گرد و خاک خورد و پس از شایش هم مدت کوتاهی بیشتر دوام نیآورد.

حال کم کم قبول کرده ام که من لایق درآمد مالی فیلم سینمان صاحب نظر و بصیر نیستم و با تمام اینها هنوز هم امپرنو و دایکی از بزرگترین و بهترین آثار سینمایی خود میباشم. سال گذشته وقتی آنرا در جشن (هفته فیلمهای ایتالیایی) در لندن نمایش کردم بی نهایت تحت تاثیر فرا گرفتیم و اعتراف کردم که اگر آن را برای تجدید نظر من میدادند در هیچ کار آن نمیتوانستم تفسیری بشده گذشته از این، تحریف و نتیجه متعین و صاحب نظران از امپرنو و بعضی بود که من هرگز خود را قادر بادی اشکر نیبیم اینبه نشون و تحسین موجب شد که فیلم مزبور با علود مخصوص در دو باوا انگلستان

نمایش دادند و حتی متفک سینمایی روزنامه دیروز آگرویکال و لندن آنرا بهترین فیلمی داشت که در تمام دوران زندگی خود دیده است. اگرچه من این را محض برادب و تعارف میباشم اما در هر حال نمیتوانم خوشحالی و غرور خود را پنهان دارم امروز نیکویم کمین در حربه خود روش صحیحی انتخاب کرده ام یا لازم بود کمی بیشتر خواست مردم را رعایت کنم و فیلمهایی مطابق سلیقه آنان بسازم اما در هر صورت نمیتوانم به کارگردانان جوان و پویندگان راه بریج و هم سینما توصیه کنم که بین دفع مادی و اختصار معنوی یکی را انتخاب نمایند.